

## هر آنکه کشته نشد از قبیله ما نیست

سروش دباغ

من ار چه در نظر یار خاکسار شدم  
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند

جو پرده دار به شمشیر می زند همه را  
کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

چند هفته پیش حکم اخراج خود را از مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران به امضای ریاست مؤسسه، عبدالحسین خسروپناه دریافت کردم. در حکم صادر شده که نسخه الکترونیک آن بدست من رسیده؛ علت اخراج غیبت غیر موجه ذکر شده است. من زمانی در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه شروع به کار کردم که غلامرضا اعوانی، استاد فلسفه و عرفان اسلامی و فلسفه غرب، با سعه صدری مثال زدنی، ریاست آنجا را به عهده داشت. قریب پنج سال در مؤسسه حضور داشتم و با ایشان و معاون پژوهشی وقت مؤسسه، سرکارخانم شهین اعوانی و دیگر همکاران و اعضاء هیئت علمی کار کردم؛ همکاری خوب و صمیمانه در فضایی فرهنگی و علمی که متضمن آثار و برکات علمی و فلسفی عدیده ای برای من بود؛ خاطره آن دوران خوش همیشه با من خواهد بود.<sup>1</sup> به رغم شوق و آفری که به تعلیم و تعلم و نوشتن در فضای فلسفی و فرهنگی ایران و مصاحبت و مباحثه با دانشجویان فهیم و فلسفه پژوهان عزیز ایرانی داشته و دارم؛ حدود دو سال پیش، به سبب فشارهای سیاسی پس از انتخابات ریاست جمهوری سال 88، تنها به علت پیوند پدری- فرزندگی با عبدالکریم سروش، تلخکامانه مجبور به ترک دیار و کاشانه شدم و در این سوی دنیا سکنی گزیدم. من غیبت کرده ام، اما نه غیبت غیر موجه؛ درخواست تمدید مرخصی - با توجه به اینکه پس از خروج از کشور به تدریس و تحقیق در دانشگاه تورنتو مشغول شده بودم- و تعیین وضعیت اداری و استخدامی من از جانب خودم و وکیلیم به صورت کتبی و حضوری از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری چند بار پیگیری شد و البته راه به جایی نبرد. بعید می دانم اگر آنچه بر من رفت، بر جناب خسروپناه رفته بود و ایشان قدری از آن بی پناهی ها، دلهره ها، تهدید ها و ناامنی ها را می چشید و نیروهای امنیتی به او می گفتند «آماده شهادت باش» و «عوامل اسرائیلی ترا هم مثل خواهر زاده میر حسین موسوی ترور می کنند»، زودتر از من محل کار و کاشانه خود را رها نمی کرد. البته من در این میان تنها نبودم؛ پیش از من نیز احکام اخراج عبدالکریم سروش و محسن کدیور، دیگر اعضاء هیئت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران در دو سال اخیر صادر شده؛ حکم محسن کدیور هم نظیر من در دوران صدارت یک و نیم ساله خسروپناه امضاء شده است. در حکم عبدالکریم سروش تصریح شده که سخنان «ارتداد آمیز» او درباره وحی و نبوت از دلایل اخراج او بوده است (پیش از نیز مهدی گلشنی رئیس وقت پژوهشگاه علوم انسانی، پیش از آنکه عزلش کنند و بختش واژگون گردد، حکم اخراج سروش از وزات علوم، تحقیقات و

آخرین کار پژوهشی من در ایام اقامت در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ترجمه و شرح کتاب فلسفی کلاسیک «رساله منطقی»<sup>1</sup> فلسفی»، نوشته لودویگ ویتگنشتاین، فیلسوف مشهور اتریشی- انگلیسی قرن بیستم بود. بیست و دو ماه پیش کار نهایی شده را تحویل مسئولان مؤسسه دادم. امیدوارم این اثر در آینده نزدیک منتشر شود و در اختیار اهالی فلسفه قرار گیرد.

فناوری را با اهتمام تمام گرفت، این حکم در دوران وزارت مصطفی معین نقض شد و اکنون دوباره در دوران وزارت کامران دانشجو ابرام گردیده است).<sup>2</sup> همچنین در حکم محسن کدیور آمده که انتشار مقالات توهین آمیز وی به مسئولین کشور، اسباب اخراج او را فراهم آورده است. جالب است که خبر اخراج این سه نفر را که به مدرسه نواندیشی و روشنفکری دینی متعلق و منسوبند، از یک سال و نیم پیش سایتهای حکومتی جوان آنلاین و جهان نیوز به تواتر اعلام کرده اند!

هنگامی که وزیر علوم، کامران دانشجو، عبدالحسین خسروپناه را که شاگردی محمد تقی مصباح یزدی و جعفر سبحانی را هم در کارنامه خود دارد، به ریاست موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران منصوب کرد، روشن بود که کششیمان را سیاستی دگر آمده و بناست این مؤسسه ی خوشنام فلسفی که شهرت بین المللی دارد، تحت زعامت و هدایت مؤسسه امام خمینی قم قرار گیرد و به شاخه ای از آن در تهران تبدیل شود. در این میان، خواستن عذر کسانی که به لحاظ فکری مستقل می اندیشند و با مشی و مرام حضرات موافق نیستند، با مستمسک های اداری در اولویت قرار گرفته است، کما اینکه اکنون نیز برخی از اساتید مستقل مؤسسه تحت فشارند؛ می توان تصور کرد که کار کردن در چنین فضایی چنگی به دل نمی زند و رغبتی را بر نمی انگیزد. متأسفانه، ورود مداحان در کادر اداری و حراست این مؤسسه و تنزل سطح علمی «جاویدان خرد» ( فصلنامه تخصصی مؤسسه) که بررسی شماره اخیر این نشریه بر آن گواهی می دهد، از علائم افول مؤسسه در دوران اخیر است.

پس از انتخابات ریاست جمهوری اخیر، همکاران و دوستان دانشگاهی دیگری نظیر سید علیرضا بهشتی و قربان بهزادیان نژاد نیز که در حلقه یاران و مشاوران میرحسین موسوی بودند، از محل خدمت خود در دانشگاه تربیت مدرس اخراج شدند؛ همچنین محمد محمدی گرگانی و محمد شریف از دانشگاه علامه طباطبایی اخراج شدند. علاوه بر این، دانشجویان زیادی از قبیل مجید توکلی، مهدیه گلو، ضیاء نبوی و مجید دری از دانشگاه اخراج و تعلیق شده و یا به زندان افکنده شده اند، برخی نیز ممنوع التحصیل شده اند؛ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. شرح قصه پر غصه جامعه دانشگاهی ما در سالیان اخیر، مجال دیگری می طلبد:

شرح این هجران و این خون جگر  
این زمان بگذار تا وقت دگر

روزگاری درآموزش عالی این مملکت، در بر پاشنه دیگری می چرخید. علی اکبر سیاسی، رئیس اسبق دانشگاه تهران، در برابر فشار برای اخراج اساتیدی چون مهدی بازرگان و ید الله سبحانی و ده استاد دیگر دانشگاه تهران در دهه 30 شمسی، مقاومت کرد و در برابر اصرار سپهبد زاهدی نخست وزیر که حامل پیام شاه درباره اخراج این اساتید بود، گفت: «اگر دستم را قطع کنند، با ابلاغ اخراج این استادان موافقت نخواهم کرد». سیاسی با این مقاومت خویش، نهایتاً سمت ریاست دانشگاه تهران را از دست داد، اما حریت و جوانمردی و شجاعت خویش را آشکار کرد و نام نیکی از خویش برجای گذاشت. اسباب تأسف است که از کجا به کجا رسیده ایم...

نمی دانم رؤسایی چون عبدالحسین خسروپناه و فرهاد دانشجو و صدرالدین شریعتی که ظفرمندان حکم اخراج همکاران خود را امضاء می کنند، در دل سکوت شب و در خلوت با وجدان خود چگونه کنار می آیند. اگر فردای روزگار، فرزندانشان از ایشان بپرسند آن ایامی که سمت داشتید و رئیس بودید، چرا چنین احکامی را امضاء کردید و عذر همکاران خود را خواستید، چه پاسخی می دهند؟ البته در روزگاری که کسانی چون علیرضا پناهیان و حسن رحیم پوراز غدی و علی اکبر صادقی رشاد در عرصه علم و فرهنگ قدر می بینند و بر صدر می نشینند؛ چه جای تعجب که عالمان را طرد کنند و به حاشیه برانند:

در زمان ریاست مصطفی معین بر وزارت علوم مصوب شد مهدی گلشنی، ریاست وقت پژوهشگاه علوم انسانی، حقوق معوقه چند ساله ی <sup>2</sup> عبدالکریم سروش را که توسط او از سروش دریغ شده بود، پرداخت کند. اما وی از این حکم سرپیچید و پژوهشگاه علوم انسانی همچنان بدکار وی است.

جاهلان سرور شدستند و ز بیم

عاقلان سرها کشیده در گلیم

هین روان کن ای امام المتقین

این خیال اندیشگان را تا یقین

البته ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم و با دل خونین لب خندان آورده ایم که روزی مقدر است؛ در عین حال یقین داریم که در آینده ی نه چندان دور، زمستان استخوان سوز سپری می شود و روسیاهی به زغال خواهد ماند. چنان نماید و چنین نیز هم نخواهد ماند؛ دانشگاه خانه ماست. به عنایت اولیاء حق، دفتر ایام ورق خواهد خورد و دانشگاهیان به آشیانه خویش باز خواهند گشت.

همه ما، چه رئیس و سواره باشیم، چه مرئوس و پیاده، آخر الامر، گل کوزه گران خواهیم شد و از این دیار خاکی رخت به سرای باقی خواهیم کشید؛ که زوال و فنا حقیقی ترین حقیقت این عالم است. به یقین، جز نام نیک و بد، چیزی از ما بر جای نمی ماند. انسانهای آزاده ای که ذکرشان رفت، جملگی برای تحقق آرمانهای پاک و والای اخلاقی و دینی خویش، رنج خود و راحت یاران را طلبیده، در این مسیر ناملايمات بسیاری به جان خریده و نام نیکی برای خود رقم زده اند. فردا روزی که قصه دانشگاه ها و آموزش عالی این دوران نوشته شود، نمی دانم تاریخ چه قضاوتی در حق کسانی چون خسروپناه و دانشجو و شریعتی خواهد کرد و چگونه از ایشان یاد خواهد کرد:

دو چیز حاصل عمر است نام نیک و ثواب

وز این دو درگذری کل من علیها فان